



۱۱
۸

تیلدنتو سبز انجستی

نویسنده: موريس دروئون
مترجم: لیلی گلستان



کتاب

افسوس! که مدرسه اثر پیش‌بینی‌نشده‌ی بسیار بدی روی تیستو گذاشت. وقتی رژه‌ی طولانی لغت‌ها روی تخته‌سیاه شروع شد، و وقتی که رشته‌ی زنجیر «سه سه‌تا، پنج پنج‌تا و هفت هفت‌تا» شروع کرد به حرکت، تیستو توی چشم چپش احساس سوزش کرد و بلافاصله به خواب بسیار عمیقی فرورفت.

تیستو نه‌تنها کودن، تنبل و خسته نبود، بلکه خیلی هم شوق و ذوق داشت که درس بخواند. پشت‌سر هم با خودش می‌گفت: «منی خواهم بخوابم! نمی‌خواهم بخوابم!» چشم به تخته‌سیاه دوخته بود و به صدای معلم گوش می‌داد، ولی هنوز آن سوزش کوچولو را توی چشم چپش حس می‌کرد...»

سعی کرد تا آن‌جا که می‌تواند با خوابیدن مبارزه کند، خیلی آهسته شروع کرد به خواندن آواز خیلی قشنگی که خودش ساخته بود:

یک ربع یک پرستو، کجاشه؟

بالشه؟

قلبشه؟

کله‌شه یا که پاشه؟

اگه به جای پرستو،

یه نون مر با داشتیم

چهار قسمتش می‌کردیم...

نخیر! کاریش نمی‌شد کرد! صدای معلم شده بود لالایی. تخته‌سیاه شده بود شب، سقف کلاس هم توی گوشش زمزمه می‌کرد: «هیس! هیس! راه خیالای قشنگ این طرفه، از این طرف!»

و کلاس مدرسه‌ی میرپوال شده بود کلاس رؤیاها.

ناگهان معلم فریاد زد: «تیستو!»

تیستو که یک‌دفعه از خواب پریده بود، گفت: «آقا معلم! باور کنید دست خودم نبود، این کار و از قصد نکردم.»

— برای من فرقی نمی‌کند. زود چیزهایی را که داشتم می‌گفتم تکرار کن!

— شش تا شیرینی... تقسیم بر دوتا پرستو...